

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۸۴

آیه ۸ - ۱۰

آیه و ترجمه

و قال موسیٰ ان تکفروا انتم و من فی الارض جمیعا فان الله لغنی حمید ۸ الم یاتکم نبؤا الذین من قبلکم قوم نوح و عاد و ثمود و الذین من بعدهم لا یعلمهم الا الله جاءتهم رسلهم بالبینت فردوا یدیهم فی افوههم و قالوا انا کفرنا بما ارسلتم به و انا لفی شک مما تدعوننا الیه مریب قالت رسلهم افی الله شک فاطر السموت و الارض یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم و یؤخرکم الی اءجل مسمى قالوا ان انتم الا بشر مثلنا تریدون ان تصدونا عما کان یعبد ءاباونا فاتونا بسلطن مبین

ترجمه :

۸ - موسیٰ (به بنی اسرائیل) گفت اگر شما و همه مردم روی زمین کافر شوید (به خدا زیانی نمیرسد) چرا که خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است.
۹ - آیا خبر آنها که پیش از شما بودند به شما نرسیده: قوم نوح و عاد و ثمود و آنها که پس از ایشان بودند، همانها که جز خداوند از آنان آگاه نیست، پیامبران شان با دلائل روشن به سوی آنها آمدند، ولی آنها (از روی تعجب و استهزا) دست بر دهان گرفتند و گفتند که ما به آنچه شما ماموران هستید کافریم، و نسبت به آنچه ما را به سوی آن میخوانید تردید داریم!
۱۰ - رسولان آنها گفتند آیا در خدا شک است؟! خدائی که آسمانها و زمین را آفریده؟! او که شما را دعوت می کند تا گناهانتان را ببخشد، و تاموعد مقرر را شما را باقی گذارد، آنها گفتند (ما اینها را نمیفهمیم همین اندازه میدانیم) شما

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۸۵

انسانهایی همانند ما هستید و میخواهید ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند باز دارید، شما دلیل روشنی برای ما بیاورید!

تفسیر :

آیا در خدا شک است؟

نخستین آیه مورد بحث تایید و تکمیلی است برای بحث شکرگزاری و کفران که در آیه قبل گذشت، و آن در ضمن سخنی از زبان موسی بن عمران نقل شده است، می فرماید: «موسی به بنی اسرائیل یادآور شد که اگر شما و تمام مردم روی زمین کافر شوید (و نعمت خدا را کفران کنید) هیچ زیانی به او نمی رسانید چرا که او بی نیاز و ستوده است» (وقال موسی ان تکفروا انتم و من فی الارض جمیعا فان الله لغنی حمید).

در حقیقت شکر نعمت و ایمان آوردن به خدا مایه افزونی نعمت شما و تکامل و افتخار خودتان است و گر نه خداوند آنچنان بی نیاز است که اگر تمام کائنات کافر گردند، بر دامن کبریائی او گردی نمی نشیند، چرا که اواز همگان بی نیاز است، و حتی احتیاج به تشکر و ستایش ندارد چرا که او ذاتا ستوده (حمید) است.

اگر او نیازی در ذات پاکش راه داشت، واجب الوجود نبود، و بنابراین مفهوم غنی بودن او آن است که همه کمالات در او جمع است، و کسی که چنین است ذاتا ستوده است زیرا معنی «حمید» چیزی جز این نیست که کسی شایسته «حمد» باشد.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۸۶

سپس به سرنوشت گروههایی از اقوام گذشته در طی چندین آیه میپردازد، همانها که در برابر نعمتهای الهی راه کفران را پیش گرفتند، و در برابر دعوت رهبران الهی به مخالفت و کفر برخاستند و منطق آنان و سرانجام کار آنها را شرح می دهد تا تاکید باشد بر آنچه در آیه قبل گفته شد، می فرماید: «آیا خبر کسانی که قبل از شما بودند به شما نرسیده»؟ (الم یاتکم نبؤا الذین من قبلکم).

این جمله ممکن است دنباله گفتار موسی بوده باشد که در آیه قبل آمده، و ممکن است بیان مستقلی از ناحیه قرآن خطاب به مسلمانان باشد، و از نظر نتیجه تفاوت چندانی ندارد، سپس اضافه می کند «اقوامی همچون قوم نوح و عاد و ثمود و آنها که بعد از آنان بودند» (قوم نوح و عاد و ثمود و الذین من بعدهم).

«همانها که جز خدا آنانرا نمیشناسد و از اخبار آنها کسی غیر او آگاه نیست» (لا یعلمهم الا الله).

بدون شک قسمتی از اخبار قوم نوح و عاد و ثمود و همچنین اقوامی که بعد از آنها بودند به ما رسیده ولی مسلماً قسمت بیشتری به ما نرسیده که تنها خدا از آنها آگاه است، آنقدر اسرار و خصوصیات و جزئیات درتواریخ اقوام گذشته وجود داشته که شاید آنچه به ما رسیده در برابر آنچه نرسیده بسیار کم و ناچیز باشد.

سپس به عنوان توضیحی در زمینه سرگذشت آنها می‌گوید: «پیامبران‌شان با دلائل روشن به سوی آنها آمدند ولی آنها از سر تعجب و انکار دست بر دهان گذاشتند و گفتند ما به آنچه شما به خاطر آن فرستاده شده‌اید کافریم» (جائتہم رسلہم بالبینات فردوا یدیہم فی افواہہم و قالوا انا کفرنا بما ارسلتم بہ)

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۸۷

چرا که «ما در باره آنچه شما ما را به سوی آن دعوت می‌کنید، شک و تردید داریم» و با این شک و تردید چگونه امکان دارد، دعوت شما را بپذیریم! (و انا لفی شک مما تدعوننا الیہ مریب). در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آنها نخست ابراز کفر و بیایمانی نسبت به پیامبران کردند، ولی به دنبال آن، اظهار داشتند که ما در شکیم و با کلمه مریب نیز آنرا تکمیل نمودند این دو چگونه با هم سازگار است؟ پاسخ این است که بیان تردید در حقیقت علتی است برای عدم ایمان زیرا ایمان آوردن نیاز به یقین دارد، و شک مانع آن است. از آنجا که در آیه قبل گفتار مشرکان و کافران را در زمینه عدم ایمانشان که استناد به شک و تردید کرده بودند بیان شده، در آیه بعد بلافاصله با دلیل روشنی که در عبارت کوتاهی آمده شک آنها را نفی می‌کند و چنین می‌گوید:

«پیامبران‌شان به آنان گفتند آیا در وجود خدائی که آفریننده آسمانها و زمین است شکی است؟! (قالت رسلہم ا فی اللہ شک فاطر السماوات و الارض) «فاطر» گر چه در اصل به معنی شکافنده است، ولی در اینجا کنایه از «آفریننده» می‌باشد، آفریننده‌ای که با برنامه حساب شده‌اش چیزی را می‌آفریند و سپس آنرا حفظ و نگهداری می‌کند، گوئی ظلمت عدم با نور هستی به برکت وجودش از هم شکافته می‌شود، همانگونه که سپیده صبح پرده تاریک شب را می‌برد، و همانگونه که شکوفه خرما غلافش را از هم می‌شکافد و

خوشه نخل از آن سر بر می آورد (و لذا عرب به آن «فطر») (بر وزن شتر) می گوید).

این احتمال نیز وجود دارد که «فاطر» اشاره به شکافتن توده ابتدائی ماده جهان باشد که در علوم روز می خوانیم که مجموع ماده عالم یک واحد به هم پیوسته بود سپس شکافته شد و کرات آشکارگشت.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۸۸

به هر حال قرآن در اینجا مانند غالب موارد دیگر برای اثبات وجود صفات خدا تکبیه بر نظام عالم هستی و آفرینش آسمانها و زمین می کند، و می دانیم در مساله خداشناسی هیچ دلیلی زنده تر و روشن تر از آن نیست. چرا که این نظام شگرف، هر گوشه ای از آن مملو از اسراری است که به زبان حال فریاد میزنند: جز یک قادر حکیم و عالم مطلق، قدرت چنین طراحی ندارد، و به همین دلیل هر قدر علم و دانش بشر پیشرفت بیشتری می کند، دلائل بیشتری از این نظام آشکار می گردد که ما را به خدا هر لحظه نزدیکتر می سازد.

راستی قرآن چه شگفتیها دارد؟ تمام بحث خداشناسی و توحید را در همین یک جمله که به صورت استفهام انکاری ذکر شده اشاره کرده است افی الله شک فاطر السماوات و الارض جمله ای که برای تجزیه و تحلیل و بحث گسترده اش، هزاران کتاب کافی نیست.

قابل توجه اینکه مطالعه اسرار هستی و نظام آفرینش، تنها ما را به اصل وجود خدا هدایت نمی کند بلکه صفات او مانند علم و قدرت و حکمت و ازلیت و ابدیت او، از این مطالعه نیز روشن می شود.

سپس به پاسخ دومین ایراد منکران می پردازد که ایراد به مساله رسالت پیامبران است (زیرا آنها هم در اصل خداشناسی تردید داشتند و هم در دعوت پیامبر) و می فرماید: این مسلم است که آفریدگار دانا و حکیم، هرگز بنندگان را بدون رهبر، رها نمی کند، بلکه از شما با فرستادن پیامبران دعوت می کند تا از گناه و آلودگیها پاکتان سازد و گناهانتان را ببخشند (یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۸۹

و علاوه بر این «شما را تا زمان معینی نگهدارد» تا راه تکامل خویش را

بپیمائید و حد اکثر بهره لازم را از این زندگی ببرید (و یؤخرکم الی اجل مسمی).

در حقیقت دعوت پیامبران برای دو هدف بوده، یکی آمرزش گناهان و به تعبیر دیگر پاکسازی روح و جسم و محیط زندگی بشر، و دیگر ادامه حیات تا زمان مقرر که این دو در واقع علت و معلول یکدیگرند، چه اینکه جامعه‌ای می‌تواند به حیات خود ادامه دهد که از گناه و ظلم پاک باشد. در طول تاریخ جوامع بسیاری بوده‌اند که بر اثر ظلم و ستم و هوسبازی و انواع گناهان به اصطلاح جوانمرگ شدند، و به تعبیر قرآن به «اجل مسمی» نرسیدند.

در حدیث جامع و جالبی نیز از امام صادق (علیه‌السلام) می‌خوانیم من یموت بالذنوب اکثر مما یموت بالاجال، و من یعیش بالاحسان اکثر ممن یعیش بالاعمال آنها که با گناه می‌میرند بیش از آنها هستند که با اجل طبیعی از دنیا می‌روند و آنها که با نیکی زنده میمانند (و طول عمر مییابند) بیش از آنها هستند که به عمر معمولی باقی می‌مانند».

و نیز از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده ان الرجل یذنب الذنب فیحرم صلوٰۃ اللیل و ان العمل السیئ اسرع فی صاحبه من السکین فی اللحم: «گاهی انسان گناه

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۹۰

می‌کند و از اعمال نیکی همچون نماز شب باز میماند (بدانید) کار بد در فناء انسان از کار در گوشت سریعتر اثر می‌کند. ضمناً از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که ایمان به دعوت انبیاء و عمل به برنامه‌های آنها جلو «اجل معلق» را می‌گیرد و حیات انسان را تا «اجل مسمی» ادامه می‌دهد (چون می‌دانیم انسان دارای دو گونه اجل است یکی سر رسید نهائی عمر یعنی همان مدتی که آخرین توانائی بدن برای حیات است، و دیگر اجل معلق یعنی پایان یافتن عمر انسان بر اثر عوامل و موانعی در نیمه راه، و این غالباً بر اثر اعمال بی‌رویه خود او و آلودگی به انواع گناهان است که در این زمینه در ذیل آیه ۲ سوره انعام بحث کرده‌ایم). ولی با اینهمه باز کفار لجوج این دعوت حیاتبخش که آمیخته با منطق روشن توحید بود نپذیرفتند و با بیانی که آثار لجاجت و عدم تسلیم در برابر حق از آن میبارید، به پیامبران خود چنین پاسخ گفتند: «شما جز بشری مثل ما

نیستید)!

(قالوا ان انتم الا بشر مثلنا).

به علاوه «شما میخواهید ما را از آنچه نیاکان ما می پرستیدند بازدارید»

(تریدون ان تصدونا عما كان يعبد آباؤنا).

از همه اینها گذشته «شما دلیل روشنی برای ما بیاورید» (فاتونا بسلطان

مبین).

ولی بارها گفته ایم (و قرآن هم با صراحت بیان کرده) که بشر بودن پیامبران نه تنها مانع نبوت آنها نبوده بلکه کامل کننده نبوت آنها است، و آنها که این موضوع را دلیلی بر انکار رسالت انبیاء می گرفتند هدفشان بیشتر بهانه جوئی بود. همچنین تکیه بر راه و رسم نیاکان با توجه به این حقیقت که معمولاً دانش

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۹۱

آیندگان بیش از گذشتگان است، چیزی جز یک تعصب کور و خرافه بیارزش نمیتواند باشد.

و از اینجا روشن می شود اینکه تقاضا داشتند دلیل روشنی اقامه بشود به خاطر این نبوده که پیامبران فاقد آن بوده اند، بلکه کرارا در آیات قرآن می خوانیم که بهانه جویان دلائل روشن و سلطان مبین را انکار می کردند، و هر زمان پیشنهاد معجزه و دلیل تازه ای مینمودند تا راه فراری برای خود پیدا کنند. به هر حال در آیات آینده می خوانیم که پیامبران چگونه پاسخ آنها را دادند.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۹۲

آیه ۱۱-۱۲

آیه و ترجمه

قالت لهم رسلهم ان نحن الا بشر مثلکم و لكن الله یمن علی من یشاء من عباده و ما کان لنا ان ناءتیکم بسلطن الا باذن الله و علی الله فلیتوکل المؤمنون و ما لنا الا نتوکل علی الله و قد هدثنا سبلنا و لنصبرن علی ما اذیتمونا و علی الله فلیتوکل المتوکلون

ترجمه :

۱۱ - پیامبرانشان به آنها گفتند درست است که ما بشری همانند شما هستیم ولی خداوند بر هر کس از بندگانش بخواهد (و شایسته ببیند) نعمت می بخشد (و مقام رسالت عطا می کند) و ما هرگز نمیتوانیم معجزه ای جز به فرمان خدا

بیاوریم (و از تهدیدهای شما نمی‌هراسیم) و افراد با ایمان باید تنها بر خدا توکل کنند.

۱۲ - چرا ما بر خدا توکل نکنیم با اینکه ما را به راههای (سعادت) مان‌رهبری کرده، و ما به طور مسلم در برابر آزارهای شما صبر خواهیم کرد (و دست از انجام رسالت خویش برنمی‌داریم) و توکل کنندگان باید فقط بر خدا توکل کنند!.

تفسیر :

تنها بر خدا توکل کنید

در این دو آیه پاسخ پیامبران را از بهانه جوئیهای مخالفان لجوج که در آیات گذشته آمده می‌خوانیم.

در مقابل ایراد آنها که میگفتند: چرا از جنس بشر هستید، «پیامبران به آنها در مقابل ایراد آنها گفتند مسلماً ما تنها بشری همانند شما هستیم، ولی خدا بر هر کس بخواهد از بندگانش منت میگذارد و موهبت رسالت را به آنها میبخشد»

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۹۳

(قالت لهم رسلهم ان نحن الا بشر مثلكم و لكن الله يمن على من يشاء من عباده).

یعنی فراموش نکنید اگر فرضاً به جای بشر، فرشته‌ای انتخاب می‌شد، باز فرشته از خودش چیزی ندارد، تمام مواهب از جمله موهبت رسالت و رهبری از سوی خدا است، آنکس که می‌تواند چنین مقامی را به فرشته‌ای بدهد می‌تواند به انسانی بدهد.

بدیهی است بخشیدن این موهبت از ناحیه خداوند بی‌حساب نیست و بارها گفته‌ایم که مشیت خدا با حکمت او هماهنگ است، یعنی هر جامی خوانیم: خدا به هر کس بخواهد... مفهومش این است هر کس راشایسته بداند درست است که مقام رسالت بالاخره موهبت الهی است، ولی آمادگی‌هایی در شخص پیامبر نیز حتماً وجود دارد.

سپس به پاسخ سؤال سوم می‌پردازد بی آنکه از ایراد دوم پاسخ گوید گوئی ایراد دوم آنها در زمینه استناد به سنت نیاکان آنقدر سست و بی‌اساس بوده که هر انسان عاقلی با کمترین تأمل جواب آن را می‌فهمد، به علاوه در آیات دیگر قرآن، پاسخ این سخن داده شده است.

آری در پاسخ سؤال سوم چنین می‌گوید که آوردن معجزات، کار مان نیست که به صورت یک خارقالعاده‌گر گوشه‌ای بنشینیم و هر کس به میل خودش معجزه‌ای پیشنهاد کند و مساله خرق عادت تبدیل به یک بازیچه بیارزش شود، بلکه: ما نمیتوانیم معجزه‌ای جز به فرمان خدا بیاوریم (و ما کان لنا ان ناتیکم بسلطان الا باذن الله).

به علاوه هر پیامبری حتی بدون تقاضای مردم به اندازه کافی اعجاز نشان می‌دهد تا سند اثبات حقانیت او گردد، هر چند مطالعه محتویات دعوت و مکتب آنها، خود به تنهایی بزرگترین اعجاز است، ولی بهانه‌جویان غالباً گوششان

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۹۴

بدهکار این حرفها نبود، هر روز پیشنهاد تازه‌ای می‌کردند و اگر پیامبر تسلیم نمیشد، جار و جنجال براه می‌انداختند.

سپس برای اینکه پاسخ قاطعی به تهدیدهای گوناگون این بهانه‌جویان نیز بدهند با این جمله موضع خود را مشخص می‌ساختند و میگفتند: همه افراد با ایمان باید تنها بر خدا تکیه کنند همان خدائی که قدرتها در برابر قدرتش ناچیز و بیارزش است (و علی الله فلیتوکل المؤمنون).

بعد به استدلال روشنی برای همین مساله توکل، پرداخته و می‌گفتند: چرا ما بر الله توکل نکنیم، و در همه مشکلات به او پناه نبریم؟ چرا ما از قدرتهای پوشالی و تهدیدها بترسیم در حالی که او ما را هدایت به راههای سعادت‌مان کرده (و ما لنا الا نتوکل علی الله و قد هدانا سبلنا).

جائی که برترین موهبت، یعنی موهبت هدایت به راههای سعادت را به ما عطا فرموده مسلماً ما را در زیر پوشش حمایت خویش در برابر هرگونه تهاجم و کارشکنی و مشکلی قرار خواهد داد.

و سپس چنین ادامه می‌دادند اکنون که تکیه‌گاه ما خدا است، تکیه‌گاهی شکست‌ناپذیر و ما فوق همه چیز، «بطور قطع ما در برابر تمام آزار و اذیت‌های شما ایستادگی و شکیبائی خواهیم کرد» (و لنصبرن علی ما آذیتمون).

و بالاخره گفتار خود را با این سخن پایان می‌دادند که همه توکل کنندگان باید تنها بر الله توکل کنند (و علی الله فلیتوکل المتوکلون).

چند نکته :

۱ - در نخستین آیه مورد بحث می‌خوانیم مؤمنان باید بر خدا توکل کنند، و در آیه دوم می‌خوانیم متوکلان باید بر خدا توکل کنند، گویا

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۹۵

جمله دوم مرحله‌ای است وسیعتر و فراتر از مرحله اول یعنی مؤمنان که سهل است - چون ایمان به خدا از ایمان به قدرت و حمایت او و توکل بر او جدا نمیتواند باشد - حتی غیر مؤمنان و همه کس تکیه‌گاهی جز خدا پیدا نمیکنند، زیرا به هر کس بنگرند از خود چیزی ندارد همه نعمتها و قدرتها و موهبتها به ذات پاک او بر می‌گردد، پس آنها نیز باید سربر آستان او بگذارند و از او بخواهند که این توکل آنها را دعوت به ایمان به‌الله نیز می‌کند.

۲ - آیات فوق پاسخی روشن به کسانی می‌دهد که نفی اعجاز پیامبران می‌کنند، یا نفی معجزات پیامبر اسلام غیر از قرآن و به ما می‌فهماند که پیامبران هرگز نگفته‌اند ما معجزه نمی‌آوریم بلکه میگفتند جز به فرمان خدا و اجازه او دست به این کار نمیزنیم، زیرا اعجاز کار او است و در اختیار او و هر زمان صلاح بداند به ما می‌دهد.

۳ - حقیقت توکل و فلسفه آن

«توکل» در اصل از ماده «وکالت» به معنی انتخاب وکیل کردن است، و این را می‌دانیم که یک وکیل خوب کسی است که حداقل دارای چهار صفت باشد: آگاهی کافی، امانت، قدرت، و دلسوزی.

این موضوع نیز شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که انتخاب یک وکیل مدافع در کارها در جایی است که انسان شخصا قادر به دفاع نباشد، در این موقع از نیروی دیگری استفاده می‌کند و با کمک او به حل مشکل خویش می‌پردازد.

بنابراین توکل کردن بر خدا مفهومی جز این ندارد که انسان در برابر مشکلات و حوادث زندگی و دشمنیها و سرسختیهای مخالفان و پیچیدگیها و احیانا بنیستیهائی که در مسیر خود به سوی هدف دارد در جایی که توانائی بر گشودن آنها ندارد او را وکیل خود سازد، و به او تکیه کند، و از تلاش و کوشش باز نایستد، بلکه در آنجا هم که توانائی بر انجام کاری دارد باز مؤثر اصلی را خدا

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۹۶

بداند، زیرا از دریچه چشم یک موحد سرچشمه تمام قدرتها و نیروها اوست. نقطه مقابل «توکل بر خدا» تکیه کردن بر غیر او است یعنی به صورت

اتکائی زیستن، و وابسته به دیگری بودن، و از خود استقلال نداشتن است، دانشمندان اخلاق می‌گویند: توکل ثمره مستقیم توحیدافعالی خدا است، زیرا همانطور که گفتیم از نظر یک موحد هر حرکت و کوشش و تلاش و جنبش، و هر پدیده‌ای که در جهان صورت می‌گیرد بالاخره به علت نخستین این جهان یعنی ذات خداوند ارتباط مییابد، بنابراین یک موحد همه قدرتها و پیروزیها را از او میداند.

فلسفه توکل

با توجه به آنچه ذکر کردیم استفاده می‌شود که:
اولاً: توکل بر خدا، بر آن منبع فنا ناپذیر قدرت و توانائی، سبب افزایش مقاومت انسان در برابر مشکلات و حوادث سخت زندگی است، به همین دلیل به هنگامی که مسلمانان در میدان «(احد)» ضربه سختی خوردند، و دشمنان پس از ترک این میدان بار دیگر از نیمه راه بازگشتند تا ضربه نهائی را به مسلمین بزنند، و این خبر به گوش مؤمنان رسید، قرآن می‌گوید افراد با ایمان نه تنها در این لحظه بسیار خطرناک که قسمت عمده نیروی فعال خود را از دست داده بودند وحشت نکردند بلکه با تکیه بر «(توکل)» و استمداد از نیروی ایمان بر پایداری آنها افزوده شد و دشمن فاتح با شنیدن خبر این آمادگی به سرعت عقب‌نشینی کرد (آل عمران آیه ۱۷۳).
نمونه این پایداری در سایه توکل در آیات متعددی به چشم می‌خورد، از جمله در آیه ۱۲۲ آل عمران قرآن می‌گوید: «(توکل بر خدا جلو سستی دو طایفه از جنگجویان را در میدان جهاد گرفت)».
و در آیه ۱۲ سوره ابراهیم «(توکل ملازم با صبر و استقامت در برابر جماعات

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۹۷

و صدمات دشمن ذکر شده است)».
و در آیه ۱۵۹ آل عمران برای انجام کارهای مهم، نخست دستور به مشورت و سپس تصمیم راسخ، و بعد توکل بر خدا داده شده است)».
حتی قرآن می‌گوید: در برابر وسوسه‌های شیطانی «(تنها کسانی می‌توانند مقاومت کنند و از تحت نفوذ او در آیند که دارای ایمان و توکل باشند)»
انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون (نحل ۹۹).
از مجموع این آیات استفاده می‌شود که منظور از توکل این است که در برابر عظمت مشکلات، انسان احساس حقارت و ضعف نکند، بلکه با اتکای بر قدرت

بیپایان خداوند، خود را پیروز و فاتح بداند، و به این ترتیب توکل امید آفرین نیرو بخش و تقویت کننده، و سبب فزونی پایداری و مقاومت است.

اگر مفهوم توکل به گوشه‌ای خزیدن و دست روی دست گذاشتن بود معنی نداشت که در باره مجاهدان و مانند آنها پیاده شود.

و اگر کسانی چنین می‌پندارند که توجه به عالم اسباب و عوامل طبیعی با روح توکل ناسازگار است، سخت در اشتباهند، زیرا جدا کردن اثرات عوامل طبیعی از اراده خدا یکنوع شرک محسوب می‌شود، مگر نه این است که عوامل طبیعی نیز هر چه دارند از او دارند و همه به اراده و فرمان او است، آری اگر عوامل را دستگاهی مستقل در برابر اراده او بدانیم اینجا است که با روح توکل سازگار نخواهد بود. (دقت کنید).

چطور ممکن است چنان تفسیری برای توکل بشود با اینکه شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) که سر سلسله متوکلان بود برای پیشبرد اهدافش از هیچگونه فرصت، نقشه صحیح، تاکتیک مثبت، و انواع وسائل و اسباب ظاهری غفلت نمینمود اینها همه ثابت می‌کند که توکل، آن مفهوم منفی را ندارد.

«(ثانیا): توکل بر خدا آدمی را از وابستگیها که سرچشمه ذلت و بردگی

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۹۸

است نجات می‌دهد و باو آزادی و اعتماد به نفس می‌بخشد.
«(توکل)» با «قناعت» ریشه‌های مشترکی دارد، و طبعا فلسفه آن دو نیز از جهاتی با هم شبیه است و در عین حال تفاوتی نیز دارند در اینجا چند روایت اسلامی در زمینه توکل - به عنوان پرتوی روی مفهوم اصلی و ریشه آن می‌آوریم:

امام صادق (علیه السلام) می‌گوید «ان الغنا والعز یجولان فاذا ظفرا بموضع التوکل اوطننا» «بی‌نیازی و عزت در حرکتند هنگامی که محل توکل را بیابند در آنجا وطن می‌گزینند».

در این حدیث وطن اصلی بی‌نیازی و عزت «(توکل)» معرفی شده است.
از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود از پیک وحی خدا، جبرئیل، پرسیدم توکل چیست؟ گفت «العلم بان المخلوق لا یضر و لا ینفع، و لا یعطى و لا یمنع، و استعمال الیاس من الخلق فاذا کان العبد کذلک لم یعمل لاحد سوى الله و لم یطمع فی احد سوى الله فهذا هو التوکل»

«آگاهی به این واقعیت که مخلوق نه زیان و نفع میرساند و نه عطا و منع دارد، و چشم از دست مخلوق برداشتن، هنگامی که بنده‌ای چنین شد جز برای خدا کار نمی‌کند و از غیر او امید ندارد، این حقیقت توکل است».

کسی از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) پرسید: «ما حدالتوکل؟ فقال ان لا تخاف مع الله احدا» «حد توکل چیست؟ فرمود اینکه با اتکای به خدا از هیچکس نترسی»!.

بَعْدُ

فَرَسَتْ

قَبْلُ